

روابط ایران و مصر از اسلام تا دوره فاطمیان (1)

روون گست ترجمه: نصرالله صالحی (2)

نوشتاری که برگردان آن در پی مآید، پژوهشی است مستند به منابع اصیل برای بازشناخت روابط ایران و مصر در سه قرن اول هجری، مولف در این مقاله به مطالبی از این دست پرداخته است: نقش فعال ایرانیان یمن در سپاه عمرو بن عاص در فتح مصر (19 و 20 هجری) و آغاز حضور موقت و دائمی شماری از آنان در آن سرزمین، نقش قاطع و تعیین کننده خراسانیان در سرنگونی امویان و تعقیب مروان - آخرین خلیفه اموی - تا مصر، رواج کلمات و واژه های فارسی و اصطلاحات دیوانی ایرانی در قلمرو شرق خلافت اسلامی، مهاجرت گروه هایی از ایرانیان به مصر و اسکان و استقرار آن ها در آن کشور، گستردگی فعالیت تجاری ایرانیان تا شمال آفریقا، سلطه و سیطره ایرانیان بر ایالتی از مصر و تأسیس سلسله ای نیمه مستقل در مصر، استقرار نظام دیوان سالاری و شیوه های حکمرانی ایرانی در قلمرو شرق خلافت اسلامی و موارد دیگر.

واژه های کلیدی: ایران، مصر، فسطاط، خراسانی ها، روابط.

((یادداشت مترجم))

روابط خارجی ایران با مصر در عهد باستان، به ویژه در دوران هخامنشیان، همانند روابط ایرانیان با بسیاری از ملل در آن دوران به برکت وجود منابع و مآخذ به جا مانده و نیز به مدد تحقیقاتی تاریخی که عمدتاً توسط ایران شناسان غربی تاکنون انجام گرفته است، تا حد زیادی از وضوح و روشنایی برخوردار است. لذا نه تنها از لحاظ سیاسی از حد و حدود اقتدار و نیز قلمرو نفوذ دولت های (= امپراتوریهای) ایران در آن عهد آگاهی های زیادی در اختیار داریم بلکه بر این نکته نیز آگاهیم که اغلب ملل همجوار فلات ایران در عهد باستان، اگر هم از جنبه سیاسی یا ارضی خارج از سیطره دولت های ایران بوده اند باز هم خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر دستاوردهای فرهنگی و تمدنی ایران قرار داشته اند. با ظهور اسلام و فتح ایران طومار تاریخ ایران عهد باستان در هم پیچیده شد. اما تمدن ایرانی از چنان ذات و جوهره نیرومندی برخوردار بود که چند صباحی پس از فروکش کردن گرد و غبار ناشی از فتوحات اعراب و استقرار خلافت عربی - اموی و عباسی - بار دیگر شعله ور شد و به تدریج خلافت عربی را در تمامیت خود مقهور ساخت. بر خلاف مصر - که در عهد باستان از تمدنی درخشان برخوردار بود، ولی در دوران اسلامی، در خلافت عربی مستحیل شد و با گذشته خود وداع گفت و ماهیتی عربی - اسلامی یافت، ایران علیرغم مغلوبیت مقطعی نظامی، نه تنها تمامیت فرهنگی و تمدنی خود را نباخت و در قوم غالب مستحیل نشد، بلکه دیری نگذشت که در شکل گیری تمدن جدید اسلامی سهم اصلی را از آن خود ساخت. چنان که در نخستین سطرهای همین مقاله، مولف با استناد به دیدگاه ادوارد براون می نویسد: ((در حقیقت شاید بتوان گفت که در میان تمام اجزا و عناصر تشکیل دهنده نظام [تمدن] اسلامی به ندرت و به سختی می توان عنصری یافت که در پیدایش آن، ایرانیان سهم اساسی نداشته باشند...)). در خصوص چگونگی روابط ایران و مصر باید گفت که گذشته از عهد باستان، در دوران اسلامی، به ویژه در دوره فاطمی و ایلخانی، در پرتو اسناد و منابع موجود و نیز به واسطه تحقیقات عدیده تاریخی، ما از آگاهیهای درخور توجهی برخورداریم اما روابط دو کشور در سه سده نخستین یعنی از ورود اسلام به ایران تا ظهور فاطمیان در مصر - در اواخر

قرن سوم - چندان مورد کند و کاو قرار نگرفته است از این رو هر نوشته‌ی تحقیقی - و لو کم حجم - که به این دوران بپردازد، از آن جهت که می‌تواند گوشه‌ای از ابهامات را رفع و پاسخگوی بخشی از سوالات ما باشد، از هر حیث ذیقیمت و قابل توجه خواهد بود. این مقاله با این که حدود هشتاد سال پیش (در سال 1922 م) در جشن نامه ادوارد براون انتشار یافته است، از آنجا که هم مستند به منابع اصیل و دست اول می‌باشد و هم از این حیث که علاوه بر اشاره به روابط ایران و مصر، اشاراتی نیز هر چند به اجمال به موقعیت و جایگاه ایران در سده‌های نخستین اسلامی دارد که برای درک نقش تاریخی ایران در قرون اولیه اسلامی از جهات بسیار، حائز اهمیت است. قابل ذکر است که مولف جز در یکی دو مورد، در تمام موارد تنها به نام مولفین ارجاع داده و از ذکر نام کتب، سال نشر، محل انتشار خودداری کرده است. مترجم تلاش کرده تا حتی المقدور مشخصات کامل منابع در داخل [] آورده شود.

پرفسور ادوارد براون در ((تاریخ ادبیات ایران)) به نقش و سهم مهم ایرانیان در پیشرفت و تکامل ادبیات اسلامی پرداخته است. در حقیقت می‌توان گفت که در میان تمام اجزای و عناصر تشکیل دهنده نظام [تمدن] اسلامی بندرت و به سختی می‌توان عنصری یافت که در پیدایش آن، ایرانیان سهم اساسی نداشته باشند. بر این اساس بسیار زیننده است که نحوه و میزان تأثیر و نفوذی را که ایرانیان بر سرزمین‌های غرب خلافت نهاده اند، مورد ملاحظه و بررسی قرار داد. به نظر می‌رسد که تأثیرات ایرانیان در مصر، همانند سایر نقاط، تا حد زیادی محسوس بوده است.

مقاله حاضر از لحاظ زمانی، به دوره‌ای از تاریخ دو کشور ایران و مصر می‌پردازد که این دو کشور از لحاظ سیاسی به صورت یکپارچه و جزئی از خلافت اسلامی بودند، یعنی، تقریباً زمانی بیش از سه قرن، که با آغاز فتوحات اسلامی شروع می‌شود. از این نقطه نظر بین النهرین سفلی (عراق) منطقه‌ای ایرانی تلقی می‌شود. صاحب‌مذنبانی که برای این منطقه، از وجود آنها استفاده می‌شد، در زمره مورخان مشهور عرب بودند. بسیاری از اخبار و اطلاعاتی را که مورخان در آثار خود فراهم آورده‌اند عمدتاً ناقص، پراکنده و غیر مرتبط هستند، حتی اگر این امکان وجود داشت که هر گونه خبر منفرد اما مرتبط با یک موضوع را از آثار این گونه مورخان بیرون کشید، باز هم ابعاد و جنبه‌هایی از تمامیت یک موضوع در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. هر گاه آثار خطی منتشر نشده مربوط به قرون اولیه اسلامی در دسترس محققان قرار گیرد، مطمئناً دانش و آگاهی‌های ما در خصوص مسائل و موضوعات مبهم افزایش می‌یابد.

گروهی از ایرانیان مشهور به ((الفارسیان)) عمروبن عاص را در حمله به مصر همراهی کردند. بنا به روایتی، ایرانیان مزبور باقیمانده سربازان باذان بودند. باذان قبل از اسلام از طرف پادشاه ایران بر یمن حکومت می‌کرد. سربازان مزبور در سوریه به آئین اسلام گرویدند و داوطلبانه در خدمت جهاد قرار گرفتند. (3) جای شگفتی است که چگونه آن‌ها توانستند بدون این که مسلمان شوند به سوریه برسند. بنابر روایتی دیگر ((مشهور است که در میان سربازان یاد شده گروهی از ایرانیان ساکن صنعا (4) بوده‌اند این نکته بطور ضمنی اشاره بر این نکته دارد که اکثر آن‌ها اهل ایران بودند و احتمالاً به عنوان اسیر در اردوگاه‌های بین النهرین نگهداری می‌شدند. فارسیان که تعدادشان اندک بود در فسطاط استقرار یافتند و در آنجا صاحب‌خطه‌ای و مسجدی شدند. مسجدشان تا قرن سوم هجری نیز معروف بود. (5)

کعب بن عدی التنوخی العبادی فرزند اسقف حیره، پیش از اسلام یار و همدم عمر و بعد از ظهور اسلام از جمله صحابه بود. او در سال 15 هجری به عنوان مأموریت نزد مقوقس (Muqauqis) فرستاده شد و در فتح مصر نیز شرکت جست. او که در مصر سکونت اختیار کرده بود می‌بایست در آنجا از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردار بوده باشد، به جهت آن که بعد از تجزیه و شعبه‌شعبه شدن اولیه عرب‌های مصر، نام یک شعبه از عرب‌ها بر گرفته از نام کعب بن عدی التنوخی بود. (6)

وقوع تفرقه و اختلافات عمده در جهان اسلام جنبش‌هایی را از عراق تا مصر پدید آورد. حجرین عدی حامی عمده علی (ع) بود که به نظر می‌رسد در کوفه ساکن بوده است، به

عنوان فرستاده محمد بن ابی بکر نزد معاویه، در مصر حضور می یابد، (7) عمر بن الحمق - یکی از قاتلان خلیفه - که با حجر و کوفه مرتبط بوده، با مصر نیز ارتباط داشته است (8)، اگر چه به وضوح مشخص نیست که آیا ارتباط او با کوفه به قبل از ارتباطش با مصر بر می گردد یا نه. گفته شده است که یک یهودی مرموز اهل صنعا به نام عبدالله بن سبا، در مرکز توطئه علیه عثمان قرار داشته است، او بعد از سفر به کوفه و بصره، در نهایت در مصر اقامت گزید. (9) زیاد [بن ابیه] در سال 53 هجری در حدود 130 نفر ازادی را از بصره به مصر تبعید کرد، این افراد در فسطاط اقامت گزیدند. (10) حنش بن عبدالله اهل صنعا و منسوب به قبیله سبا، یکی از ایرانیان یمن بود که با علی (ع) در کوفه ارتباط داشت. او بعد از واقعه سوء قصد به جان علی (ع) و [شهادت آن حضرت] به مصر رفت و در آنجا ساکن گردید. به نظر می رسد که حنش در سرزمینهای غرب خلافت، رهبری دارای احترام بوده و در شمال آفریقا و اسپانیا زندگی پر حادثه و پرماجرایی داشته است. (11)

موسی بن نصیر فاتح اسپانیا فرزند فرد اسیری بود که در سال 12 هجری در عین التمر در نزدیکی انبار محبوبس بود. او پیش از این که به خدمت عبدالعزیز بن مروان در مصر درآید در بصره منصبی اداری بر عهده داشت. احتمالاً خانواده موسی در مصر سکنی گزیده و دو یا سه نفر از آنها در اواخر دوران اموی مصدر خدمات عمومی بوده اند. (12)

عبدالله بن خدامر که اهل صنعا و مولایی از قبیله سبع بود از سال 100 تا 105 هجری قاضی مصر بود. فرزند او، یزید نیز در سال 114 هجری منصب قضا داشت. (13) از نام خدامر این چنین به نظر می رسد که او به طور مسلم ایرانی بوده است.

فقیه مشهور، الیث بن سعد که در قلقشنده مصر به سال 94 هجری تولد یافت به خانواده ای اصالتاً اصفهانی تعلق داشت، آنها از موالی خانواده روسا و فرماندهان قبیله فهم در مصر بودند. خانواده لیث بن سعد با خالد بن ثابت که از اولین فرماندهان مصر بود ارتباط داشتند، بنابر رابطه فوق که احتمالاً در نیمه اول قرن نخست ایجاد شده بود. خالد که در سال 54 هجری در قید حیات بوده از جمله صحابی است که در فتح مصر مشارکت داشته و لذا در تاریخ مصر یک یا دو بار ذکری از او به میان آمده است. مشهور است که پدر الیث از موالی قریش بوده و بعداً در خدمت نظامی (افتراض) قبیله فهم در آمده و بدین جهت با قبیله مزبور خویشاوندی یافته است. (14)

واژه های دیوان، قیروان که برای اطلاق به کل منطقه اردوگاهی عرب ها در فسطاط (15) به کار می رفته، و نیز واژه فرانق (16) - یا راهنمای برید - از جمله اصطلاحات ایرانی بودند که در قرن اول هجری در مصر رواج داشته اند.

اکنون به دوره عباسی می پردازیم. در هنگام تاسیس خلافت عباسی 132 ق/750 م، شمار کثیری از ایرانیان به مصر حمله کردند. سوریوس (severus) که گزارشات یک شاهد عینی را ثبت کرده است، تعداد سپاهیان عباسی را که مروان را تا مصر تعقیب کردند تا یکصد هزار سواره نظام نوشته است (17) - البته این برآورد تلویحی و ضمنی است زیرا همه این سپاهیان نمی توانستند سواره نظام باشند - گزارش مزبور همچنین بر این امر تصریح دارد که در میان لشکریان فوق مردمان غیر عرب که او آن ها را می شناخته وجود داشته است. او از این مردمان همواره به عنوان خراسانیان یاد می کند. اینان که به ((مسوده)) معروف بودند همگی ایرانی نبودند، بلکه در میانشان اعرابی بودند که اصلشان به ایران و سرزمینهای شرق خلافت بر می گشت. یک بخش از عرب های سپاه که مضریه نامیده می شدند، تحت رهبری فرماندهی از قبیله تمیم (18) بودند. قبیله مزبور شامل گروهی از اعراب می شدند که با کوفه، بصره، مرو، اصفهان و به طور کلی با سرزمینهای شرق خلافت مرتبط بودند و هیچ گاه در سرزمین های غرب خلافت تماسی نداشتند تا این که نهضت عباسیان پای آنان را به مصر و شمال آفریقا کشاند. قاتل مروان - عمر بن اسماعیل - که پرچم داری سپاه (19) را به عهده داشت اهل بصره بود. او به اعراب قبیله مذحج تعلق داشت اما در زمره موالی بود. او تحت شرایطی با مردانش به فارسی سخن می گفت، و با شعار ((جوانگان، دهید)) (20 ای جوانان بزنید و بکشید) آنان را به جنگ ترغیب و تحریض می کرد. قسمت عمده ای از سپاهیان عباسی بلافاصله بعد از کسب پیروزیهای [در مصر و شمال آفریقا] به سرزمین های شرق باز گشتند و زمانی که صالح بن علی در 137 ق / 755 م،

مصر را ترك كرد اكثر اقامتگاه های نظامی آنان در العسکر رو به ویرانی نهاد. با این حال العسکر تا زمان احمدبن طولون باقی بود و به نظر می رسد که تا آن هنگام به عنوان محل اقامت حکام عباسی و سربازانشان بوده است. (21) فهرست حکام مصر در میان سالهای 132 ق / 750 م و 196 / 812 - سال وقوع جنگ بین امین و مأمون - نشان می دهد که حکامی که اولین بار منصوب شدند در زمره حامیان اصلی عباسیان بودند، آنان در به قدرت رسانیدن عباسیان نقش مهم و موثری داشتند. حکومت مصر غالباً به برخی از اعضای خانواده عباسی، به ویژه افرادی که از خویشاوندان نزدیک خلیفه وقت بودند اعطا می شد. در خلال دورانی که شماری از حکام غیر منسوب خلیفه، عهده دار حکومت مصر بودند، دیده می شد که عده ای از آنان از میان فرماندهان نظامی و عده ای دیگر از حکام ایالات دیگر امپراتوری بودند و لذا این افراد بیش از آن که وابسته به طبقه نظامی باشند به طبقه دیوانسالاران تعلق داشتند. در سه یا چهار مورد، عرب های مصر به عنوان حکام آن دیار عمل کردند اما اصولاً چنین رویه ای غیر معمول و خلاف عرف بود، چرا که مطابق يك روال معمول، حکام مصر از سرزمین های شرق خلافت برگزیده می شدند؛ تعدادی از این حکام ایرانی بودند، نظیر ابوعون از منطقه جرجان وهرثمه بن اعین که از خطه بلخ بود. (22)

اکثریت حکام از اعراب بودند اما بنابر ارتباط عمیقی که با ایران داشتند می توان آنها را تلویحاً از پیروان و وابستگان به ایران، به حساب آورد. بدین ترتیب به نظر می رسد که موسی بن کعب سال ها به عنوان داعی عباسیان در نقاط دور افتاده خراسان اقامت داشته است. (23) محمدبن اشعث در سال 130 هجری، در دوران ابومسلم، حاکم فارس بود (24) و از خاندان مهلب بود که یزیدبن حاتم نیز به این خاندان تعلق داشت. بارها حکامی برای خراسان تعیین شده بود که از میان عباسیان بودند که اینان را می توان به عنوان نمایندگان بین الذهرین و ملتزمین رکاب خلیفه در بغداد دانست. یکی از خصایص بارز این گروه از حکام، تغییر مکرر آنان بود بنابراین مدت میانگین حکومت حاکمان، کمتر از يك سال و نیم بود. آمد و رفت مداوم حکام و ملتزمین شان می بایست به نوبه خود، روابط میان مصر و ایران را سرعت می بخشید اما چنین نشد.

نوع و شیوه سازماندهی سپاهیان در مصر، در دوره عباسیان به طور کامل روشن و مشخص نیست. صالح بن علی ((2000 مرد جنگی (مقاتل) به سپاهیان مستقر در مصر افزود)) (25) شاید این عمل به معنای آن باشد که او تشکیلات نظامی را تا حد زیادی گسترش داد. به نظر می رسد که عباسیان در مصر (26) با تأسیس ((اربعاء))، سربازان را به چهار لشکر تقسیم کرده بودند.

جداً در یکی از آثار خود اشاره می کند که سپاهیان خلیفه به پنج لشکر تقسیم می شده اند: خراسانی ها، ترك ها، وابستگان موالی یا پناه جویان (Clients)، عربها و ((بنوها)) (27) یعنی ((ابن))؛ این قسم پنجم نشانگر آن است که دو لشکر از لشکریان مستقر در مصر ایرانی بوده اند: خراسانی ها و ابنیا. ورود هزار نفر از ابنیا به مصر، در سال 194 هجری در منابع گزارش شده است. (28)

به نظر می رسد که نهادی به نام ((شرطه)) به عنوان نیروی پیاده نظام دائمی بود. که هر گاه ضرورت ایجاب می کرد برای تقویت آن از بقیه نیروهای ((اهل الادیوان)) استفاده می شد. در دوران حکمرانی حکام عباسی، دو شرطه در مصر وجود داشته: یکی [شرطه مستقر در] العسکر - الشرطه العلیا. (29) و دیگری شرطه فسطاط. کندی در اثر خود فهرست کاملی از سران و فرماندهان شرطه را آورده است. طبق این فهرست در دوران مورد بحث ما، فرماندهان شرطه عمدتاً عرب و اکثراً از اعراب مصر بوده اند. اگر چه فهرست مزبور بیشتر مربوط به شرطه فسطاط بود و اسامی فرماندهان شرطه العسکر تنها يك یا دو بار در آن آمده است. (30)

این احتمال وجود دارد که سربازان مستقر در مصر، دو لشکر اصلی بودند: یکی عرب های مصر همانند شرطه فسطاط و دیگری سربازانی که متعلق به سرزمینهای شرق خلافت بودند، این سربازان که در زمره حامیان اصلی حاکمان بودند، عمدتاً ایرانی بودند و با شرطه العسکر - الشرطه العلیا - ارتباط داشتند.

کندی در اثر خود اسامی سربازانی را که در قرن دوم (در دوران خلافت عباسیان) از خارج از

مصر، به آن کشور وارد شده اند را ثبت کرده است. طبق نوشته او در سال های 143، 169، 172، 178، 191، 194 هجری سربازان مورد اشاره وارد مصر شده اند. اگر چه بدون شك سنوات ورود سربازان تنها محدود به موارد مزبور نمی شود. در واقع در کتاب کندی می خوانیم که اسری بن الحکم که از اهالی خراسان و متعلق به ((جند)) لیث بن فضل بوده، در دوره حکمرانی الرشید(31) وارد مصر شده است. بنابراین ورود او در میان سال های 182 و 187 یعنی در زمانی که لیث حاکم بوده اتفاق افتاده است و نه در یکی از سال های پیش گفته و احتمالاً اکثر حکام، بعضی از نفرات خود را وارد سپاه کردند. بنابر اسناد و مدارك موجود، بعضی از خانواده هایی که در دوران مورد بحث ما از سرزمین های شرق خلافت آمده بودند در مصر استقرار یافتند. به دو نفر از اعضای خانواده مهلب در منابع اشاره شده، که به ترتیب 24 و 29 سال بعد از عزیمت یزیدبن حاتم در مصر بودند.(32) از قرن دوم خاندان عبدالجبار الازدی نخستین خراسانی هایی بودند که در سال 150 هجری با مصر ارتباط داشتند لذا از اواسط قرن دوم به بعد رد پای این خاندان در تاریخ مصر مشهود است. عبدالجبار که از صاحب منصبان منصوب منصور [خلیفه عباسی] در خراسان بود، در سال 141 هجری به واسطه شورش که ایجاد کرده بود، دستگیر و اعدام شد. خاندان عبدالجبار به دهلق انتقال داده شدند تعدادی از آنها در اثر تهاجم هندیان به اسارت درآمدند و بقیه که گریختند، بار دیگر موقعیت مطلوبی بدست آوردند.(33) به نظر می رسد که آنها در راه فرار، به مصر رسیده باشند. استقرار سربازان عباسی در مصر، مهاجرنشین هایی را در آن کشور ایجاد کرد، نظیر مهاجرنشین های قیروان و بقیه در شمال آفریقا. چنان که یعقوبی به طور ضمنی به آنها اشاره کرده است.(34)

موقعیت خراسانی ها در مصر، در زمان جنگ میان امین و مأمون تقویت شد، زیرا خراسانی ها در این جنگ به طور طبیعی جانب مأمون را گرفتند. آنها سرانجام بر ایالتی از مصر تملک یافتند و در آنجا سلسله ای نیمه مستقل بنیان نهادند، سلسله ای که اسری بن الحکم و فرزندانش در حدود یازده سال، از 200 تا 211 هجری، در رأس آن بودند. خراسانی ها نه تنها قادر بودند که عرب های مصر را تحت سیطره و کنترل خود در آورند بلکه در میان خود نیز به جنگ و نزاع می پرداختند. در ارتباط با این وقایع قابل ذکر است که خاندان عبدالجبار که پیشتر به آن اشاره شد در اواخر قرن دوم هجری جزء افراد مهم و با نفوذ خراسانی ها در مصر بودند.(35) سرنگونی سلسله اسری [بن الحکم] توسط عبدالله بن طاهر، که از ایرانیان اهل پوشنچ [پوشنگ] در نزدیکی هرات(36) بود، به منزله ورود آرام تعداد سپاهیان بیشتری از ایران به مصر بود. بسیاری از ایرانی ها به طور طبیعی در زمره پیروان عبدالله بن طاهر بودند. اسامی بعضی از آنها در منابع آمده است. در میان آن ها می توان به افرادی از خاندان سامانی که حاکم اسکندریه بودند اشاره کرد.(37) در حدود چهار سال بعد، عبدالله بن طاهر با [طغیان] يك سردار مشهور ایرانی به نام افشین مواجه شد. افشین در فکر پایان بخشیدن به آشوبها و ناآرامی ها بود. عملیات و اقدامات او در ایام دیدار مأمون [از خراسان] در سال 217 هجری، هنوز ادامه داشت. بعد از عبدالله بن طاهر، تعداد قابل توجهی از حکام مصر، ایرانی بودند و عرب ها تقریباً به طور کامل از حوزه قلمرو نظامی حذف شدند. می توان اسامی بسیاری از ایرانیان را در فهرست سران و فرماندهان و محافظان یافت، اما ترك ها که در مصر برای اولین بار در سال 214 هجری ذکری از آنان به میان آمده،(38) به تدریج ایرانیان را از امور نظامی کنار زدند و خود جانشین آنان شدند. چنان که تا زمان ابن طولون، ایرانیان کاملاً به حاشیه رانده شدند، به گونه ای که دیگر در مصر از موقعیت مهمی، در امور نظامی برخوردار نشدند.

درباره اکثر صاحب منصبان غیرنظامی در مصر، در قرن دوم هجری آن چنان اطلاعات اندک و نادر است که حتی نمی توان تابعیت و ملیت آنان را دانست، امر خراج عموماً در دست حکام بود. ابوقطفیه (164ق)(39) و عمر بن مهران (176 ق)(40) دو والی ویژه خراج بودند که به سرزمین های شرق خلافت تعلق داشتند. اسامی صاحب البرید به ندرت در منابع ذکر شده است؛ واضح(41) (169 ق) و یزید بن عمران(42) (174 ق) از سرزمین های شرق خلافت بودند. قاضیان مصر در ابتدا از اعراب مصری بودند. نخستین قاضی غیر عرب مصری که در سال 164 هجری منصوب شد، کوفی بود، بعد از آن افرادی که از سرزمین های شرق

خلافت بودند به کرات به عنوان قاضی [مصر] منصوب شدند. العمری که از سال 185 تا 194 هجری در منصب قضا بود، اعمال فساد آمیز و فاسقانه رایج در بغداد زمان [هارون] الرشید را به مصر آورد. راویان مصر در قرن دوم از جمله دو تن خراسانی، احتمالاً می بایست همراه با سپاه فاتح عباسی در اوایل قرن [دوم] به مصر آمده باشند، از این راویان دو تن اهل بصره و چهار یا پنج نفر از کوفه بودند. (43) و قتی عمر بن مهران عامل خراج شد، سرپرستی و نظارت به ((ضیاع)) (وعقار) نیز به او سپرده شد. وضع ضیاع و عقار هنگامی به روشنی معلوم می شود که اشاره ای ضمنی به عامل زبید در البحیره (44) (184 ق) شود. این امر نشان می دهد که منطقه وسیعی از اراضی مصر، در آن زمان در تملک همسر خلیفه بوده است. در منابع، از عامل هرثمه بن اعین در ضیاع او در مصر به سال 196 هجری سخن به میان آمده است. (45) در حالی که هرثمه تقریباً بیست سال قبل از تاریخ مذکور مصر را ترک کرده بود.

می توان به صالح بن شیرزاد به عنوان فردی که در ایرانی بودنش هیچ تردیدی نیست اشاره کرد که در سال 214 هجری عامل خراج بوده است (46) به نظر می رسد که احمد بن محمد بن مدبر (47) در سال 247، در مصر عامل خراج بوده است. (48) او این منصب را در زمان ورود ابن طولون در سال 254 هجری نیز بر عهده داشته است. ابراهیم، برادر احمد، صاحب منصب مهم و برجسته ای در بغداد (49) بود. اگر چه نسبت خانوادگی او - رستیسانی (50) - به جایی نامعلوم اشاره دارد ولی با این حال او اصالتاً ایرانی بوده است. احمد در مصر دارای ملک و مایملک بود. (51) یوسف بن ابراهیم بن الدایه، برادر خوانده ابراهیم بن المهدی، یا به احتمال قوی برادر خوانده المعتصم، دبیر ابراهیم بن المهدی بود و توسط او در سامرا به کار گمارده شده بود. اندکی بعد از مرگ ابراهیم بن المهدی در سال 224 هجری یوسف بن المهدی ((به همراه خانواده و ملتزمینش به مصر نقل مکان کرد تا در املاک اشخاصی که در مصر اقطاعاتی داشتند به کشت و زرع بپردازد. در آن زمان قدرت فرماندهان ترک در دربار معتصم رو به فرونی، و قدرت ولی نعمتان آنها رو به افول بود. مصر کشوری حاصلخیز و غنی بود و بیشتر اراضی آن اقطاع داده شده بود. عواید و درآمدهای مصر در دست احمد بن مدبر (؟) و همکارانش بود. مصر از بلواها و نا آرامی هایی که توسط فرماندهان ترک در بغداد ایجاد می شد، بسیار دور بود)). (52)

یوسف بن ابراهیم ضیاع بسیاری در مصر داشت، که به نام او در سال 250 هجری ثبت شده بود. (53) او در دوران حکمروایی ابن طولون در گذشت. (54) از برادر او، اسحاق، نیز در مصر ذکری به میان آمده است. (55) احمد، فرزند یوسف، مولف زندگانی ابن طولون و آثار دیگر در میان سالهای 330 و 340 درگذشت. به نظر می رسد که او زندگانی خود را در مصر سپری کرده باشد. (56)

در اینجا لازم است اشاره ای هم به يك بازرگان ایرانی به نام وثیمه بن الفرات شود که از ایران تا اسپانیا سفر کرد، او که در مصر رحل اقامت افکنده بود، در سال 235 هجری در آنجا درگذشت. فرزند او، عماره، که در سال 289 هجری درگذشت، به عنوان يك مصری محسوب می شود و هر دوی آن ها مورخان مشهوری بودند. (57)

یکی از طرفداران المستنصر که در حوالی 247 هجری با تغییر قیافه به مصر گریخته بود در فسطاط با عده کثیری از اهالی بغداد مواجه شد. لذا از ترس شناخته شدن، در آن شهر احساس امنیت نمی کرد. (58)

طرفداران و هواداران ابن طولون عمدتاً ترکان بودند، اما در زمره آنان، نام شماری از ایرانیان یا اهالی بین النهرین، نظیر الواسط نیز ذکر شده است. از جمله آنان می توان به نام مورخ [مشهور] احمد بن ابی یعقوب که از اعقاب واضح بود اشاره کرد. به نظر می رسد که او سال های ابتدای زندگی خود را در سرزمین های شرق خلافت گذرانده باشد. او در سال 265 هجری عامل خراج برفه بود. (59) و دو شعر در سوگ سقوط خاندان طولون در سال 292 هجری سروده است. اگر چه او مصر را موطن خود نساخت، اما مدت زیادی از عمر خود را، در آنجا گذراند. (60) ابن طولون با گماردن دبیری مصری، به جای دبیری از عراق، از سنت مرسوم و معمول فاصله گرفت. (61) یکی از خاندان های برجسته و مهم سرزمین های شرق خلافت که در دوران خاندان طولون در مصر استقرار یافت خاندان مادریایی ها بود.

سمعانی معتقد است که خاندان مزبور از منطقه ای واقع در جوار بصره به مصر آمده بود. (62) نام یکی از اجداد آن ها رستم بود، از این نکته می توان استنباط کرد که خاندان مزبور ایرانی الاصل بوده است. اصطخری از آن ها به عنوان يك خاندان ایرانی یاد می کند که توانسته بودند همانند برمکیان و خانواده سهل که ذوالریاستین به این خاندان تعلق داشت، در نظام دیوانسالاری [مصر] موقعیت بالا و ممتازی را احراز کنند. (63) به نظر می رسد که خاندان یاد شده در نیمه دوم قرن سوم، در بین النهرین دارای موقعیت و مرتبه نازل و پایینی بوده باشد. (64) در سال 272 هجری یکی از افراد خاندان مزبور به نام علی بن احمد به مصر آمده است. (65) او وزیر خمارویه و وزیر جیش که بعد از خمارویه روی کار آمده بود شد و در سال 283 هجری در مصر ترور گردید. (66) به بقیه اعضای خاندان مزبور، در تاریخ آن دوران مصر اشاره شده است. دو تن از افراد مهم آن ها به نام ابوزنبور و محمد بن علی، فرزند وزیر خمارویه که تماس و ارتباط نزدیکی با مراکز اصلی اداری در بغداد داشتند، و به دفعات مختلف به عنوان وزیر به خلیفه پیشنهاد شده بودند. (67) ابوزنبور مناصب مهمی را خصوصاً در ارتباط با خراج بر عهده داشت، او در سال 317 هجری درگذشت. (68) محمد بن علی، در اواخر دوران طولونیان از 283 تا 292 هجری منصب وزارت را بر عهده داشت و بعد از آن نیز دارای مناصب مهم و عالی بود. او در 318 هجری، ابوزنبور را به عنوان عامل خراج تعیین کرد و خود عملاً در زمان ورود اخشیدها حاکم واقعی مصر بود، اگر چه او با اخشیدها مخالف بود ولی با این حال در دوران این سلسله نیز موقعیت مطلوب و مناسبی را احراز کرد. سرانجام او در سال 345 هجری درگذشت. (69) ابوزنبور ثروت هنگفتی که توسط خاندان مادریابی ها گردآوری شده بود را تنها در يك مورد خاص، مبلغی به میزان 1100000 دینار برآورد کرده است. (70) عواید و درآمدهای خالص املاک محمد بن علی در مصر به جز عواید حاصل از خراج مبلغی به میزان 400000 دینار بوده است. (71) آخرین فرد از خاندان مادریابی ها که ذکری از او به میان آمده و در واقع يك مصری محسوب می شد، در 392 هجری درگذشت. (72) خاندان ابن الفرات یکی دیگر از خاندان های برجسته و مهم سرزمین های شرق خلافت است که با مصر ارتباط داشته است. در حدود اواخر قرن سوم خاندان مزبور نفوذ زیادی در محافل رسمی - اداری بغداد یافته بود چنانکه دو نفر از افراد این خاندان به مقام وزارت دست یافته بودند. مشهور است که اصل این خاندان از نهروان (73) در نزدیکی بغداد بوده است. اگر [دیدگاه] دکتر تلکوویست (tallqvist) مبنی بر وجود رابطه میان این خاندان با نوفل بن الفرات (که در مصر در سالهای 141 تا 143 ق، عامل خراج بوده) (74) و وثیمه و فرزندش عماره که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت؛ (75) صحیح باشد، باید گفت که ارتباط این خاندان با مصر، يك دوره بسیار طولانی را شامل می شود، در حالی که به نظر می رسد چنین رابطه ای محرز نبوده است. الفضل بن جعفر بن الفرات، برادرزاده وزیر بخت برگشته مقتدر، که به واسطه امر ازدواج، با خاندان الاخشید هم پیمان و متحد شده بود، توانست با تحرك و تلاش خود و نیز با حمایت های خود، از خاندان الاخشید زمینه سیطره آن ها را در مصر فراهم سازد. الفضل ((بازرس و ناظر)) سوریه و مصر بود و لذا در دوره حکمروایی الاخشیدها برای مدتی در مصر اقامت داشت. بعد از درگذشت او در سال 327 هجری فرزندش جعفر، مشهور به حنزابه یکی از صاحب منصبان اصلی و مهم حکومت اخشیدی شد و زمانی که فاطمیان روی کار آمدند او در مقام وزارت بود. (76) قضات مصر در قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم، اغلب از عرب های مصری نبودند. عده ای اهل سوریه و بیشتر آن ها اهل بغداد بودند. راویان مصر در قرن سوم بنابر فهرست سیوطی عبارت بودند از: 2 نفر از کوفه، دو نفر از بصره، 2 یا 3 نفر از بغداد، 1 نفر از واسط، 1 نفر از رقه، 3 نفر از مرو، 1 نفر از جرجان و 1 نفر از ری؛ در بخش مربوط به قرن چهارم تا سال 360 هجری ارقام راویان به این ترتیب بود: 2 نفر از بغداد، 1 نفر از واسط، 1 نفر از مرو، 1 نفر از ری، 1 نفر از دینور، 1 نفر از قزوین، 1 نفر از نیشابور، 1 نفر از نسا. برخی از مولفان و نویسندگان سرزمین های شرق خلافت که در دوران مورد اشاره با مصر ارتباط داشتند، جدای از متکلمین و فقها، در زمره افراد پیش گفته محسوب شده اند. ارائه فهرست کاملی از آنها کار مفیدی است. ابونواس، شاعر مشهور دربار [هارون] الرشید که احتمالاً ایرانی الاصل بوده، گرچه تاریخ اوایل زندگی او چندان واضح و روشن نیست، در یکی از سال های 190 یا 191 هجری از مصر دیدار کرده است. عبدالملك

بن هشام که اهل بصره و مولف سیره معروف پیامبر بود، در 218 هجری در فسطاط در گذشت. وثیمه در سال 235 هجری و فرزندش عماره در سال 289 هجری درگذشتند. هر دو اینان مورخ بودند چنان که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت. ابوبشر دولابی که اصالتاً اهل ری و مورخ بود، و در حدود 260 هجری به مصر آمده بود، (77) در 310 هجری در گذشت؛ به یعقوبی که از مورخان و جغرافی دانان این دوره بود، پیشتر اشاره شد. یحیی بن المزری که اهل بصره بود و اغلب از مصر دیدار می کرد در 304 هجری درگذشت. به احمد بن یوسف بن الدایه که مورخ بود پیشتر اشاره شد. او در کتاب خود به نام مکافئه دو یا سه روایت نقل می کند که یعقوبی آن را به وی منتسب نموده بود. مسعودی که از يك خاندان اهل بغداد بود و احتمالاً او را باید بزرگترین مورخ آن عصر دانست چند بار از مصر دیدار کرده بود. او در سال 354 هجری در گذشت. عبدالله الفرغانی ادامه دهنده و دنباله رو طبری از مدتی قبل از سال 329 هجری تا زمان مرگش در سال 362 هجری در مصر سکونت یافته بود. (78)

نتیجه

از مباحث مطرح شده در این مقاله می توان به اجمال نتیجه گرفت که هیچ سند و مدرکی دال بر وجود رابطه گسترده میان ایران و مصر تا اواخر امویان در دسترس نیست. هر چند شماری از ایرانیان، حتی در قرن اول هجری در مصر حضور داشتند در آن زمان تحركات و جابجایی هایی از عراق به مصر وجود داشت. در دوران عباسیان ایرانیان بر مصر سلطه و سیطره داشتند و عملاً نوعی تسلط نظامی از سوی ایرانیان بر مصر به چشم می خورد، که بیش از يك قرن به طول انجامید. به دنبال آن نظام دیوانسالاری و شیوه های حکمرانی ایرانی، توسط دبیران از عراق به مصر انتقال و تا مدت های مدیدی ادامه یافت. بهره کشی از مصر در جهت منافع وابستگان به دربار بغداد و دیگر افراد متعلق به سرزمینهای شرق خلافت دقیقاً از همان اوائل [فتح] مصر آغاز شده بود و به نظر می رسد که این شیوه در بقیه دوران خلافت همچنان ادامه داشته است. چنین روالی سبب شد تا شماری از ایرانیان و یا افراد ایرانی شده نه تنها در فسطاط بلکه در دیگر نقاط رو ستایی مصر حضور مستمر یابند. بعضی دیگر از آنان نیز به همین صورت به مصر آمدند. از جمله برای تحقیق و تفحص در آداب و سنن مصریان. می توان حدس زد که يك جریان منظم تجاری میان بغداد و مصر وجود داشته است. اگر چه در منابع و مآخذ ذکر شده، تنها به يك بازرگان اشاره شده است.

پی نوشت ها:

1. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی - دانشگاه تهران.
2. گفتار حاضر ترجمه مقاله ای است با عنوان:

Rhuvon; Guest; "Relations Between persia And .
Egypt under Islam up to The fatmid period"

برگرفته شده از کتابی با این مشخصات:

A volume of oriental studies, presented to Edward.
G. Browne, on His 60th Birthday (7 february 1922).
Edited By T. W. Arnold And Reynold A. Nicholson.
First published 1922 By university press. cambridge.
Reprintid 1973 By philo press CV. Amesterdam.

3. تقی الدین [مقربزی]، [المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط] و الآثار، ج 1، ص 298.
4. ابن عبد الحکم، نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا، برگ 49 a.
5. همان، برگ 48 b.
6. مشتهه [؟]، ص [334] ابراهیم بن محمد [ابن دقماق]، الانتصار لواسطه عقد الامصار، ج 4، ص [39] جلال الدین سیوطی [حسن المحاضره]، ج 1، ص 131؛ [محمد بن یوسف] کندی، کتاب الولاه و کتاب القضاة مصر، ص 70.
7. کندی، همان، ص 28.
8. سیوطی، همان، ج 1، ص 128.
9. [محمد بن جریر] طبری، [الرسل والملوک]، ج 1، ص 4 - 294 سمعانی [الانساب]، ص 288.

10. [مقربزی, خطط, ج 1, ص 298.
11. ابوعبدالله محمد ابن سعد, [الطبقات الكبرى], ج 5, ص 391 سمعانی, همان, ص 288; b احمدین محمد ابن عذارى [مراکشى, البيان المغرب فى اخبار الاندلس و المغرب], ج 1, ص [15; احمدین محمد] مقربى [تلمسانى, نوح الطيب من غصن الاندلس الرطب], ج 1, ص 3.
12. طبرى, همان, ج 1, ص 2064 ابن عذارى, همان, ج 1, ص 24; كندى, همان, ص.
13. كندى, همان, [ص ؟].
14. الرحمه الغيثيه, ص 3; سيوطى, همان, ج 1, ص 114; كندى, [همان, ص ؟].
15. سيوطى, همان, ج 2, ص 7.
16. كندى, همان, ص 62.
17. سيبلد (seybold), ص 191.
18. كندى, همان, ص 99, 1, 9.
19. همان, ص 96.
20. طبرى, همان, ج 3, ص 51.
21. نگاه كنيد به: خطط, ج 1, ص 304.

22. Bib. G. Ar., vii, 305.

23. [احمدین داوود ابوحنیفه], [الاخبار الطوال], ص 337.
24. طبرى, همان, ج 2, ص [2001; لسترنج در خصوص ((فارسی)) می نویسد: ((در شمال باختری قاین ناحیه ای است که آن را بنام دشت بیاض (دشت سفید) ضبط کرده اند و اکنون ایرانیان آن را دشت پیاز گویند. کرسی این ناحیه شهر ((فارسی)) بود و حمدالله مستوفی درباره آن گوید بیلاق امن تون و گناباد است)) جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان, علمى و فرهنگى 1367, ص 384. / م]
25. كندى, همان, ص 103.
26. جاحظ, همان, ص 71.
27. جاحظ, ترجمه هارلى ووكر (Harley Walker) با این مشخصات:

28. R.A.S. 1915, P. 637.

- كندى, همان, ص 147.
29. مقربزی, خطط, ج 1, ص 304, 1, 30.
30. كندى, همان, ص 147.
31. همان, ص 148.
32. همان, ص 135, 138.
33. طبرى, همان, ج 3, ص 6 - 134.

34. Bib. Geo. Arab., Vii - 348 , 350.

35. كندى, همان, ص 165.
36. شمس الدين احمد [ابن خلکان], [وفیات الاعیان و انبیا الزمان], ج 1, ص 260, 235.
37. كندى, همان, ص 184.
38. همان, ص 188.
39. همان, ص 123.
40. طبرى, همان, ج 3, ص 626.
41. همان, ج 3, ص 561.
42. كندى, همان, ص 384.
43. مطابق با فهرست سيوطى.
44. كندى, همان, ص 392.
45. همان, ص 149.
46. همان, ص 185.
47. بار, مدير, هر دو تلفظ و بيان صحيح است.
48. [مقربزی], خطط, به اهتمام ويت (Wiet), ج 2, ص 81 يادداشت 1.
49. طبرى, [همان, ص ؟]; [ابوالفرج اصفهانى], [اغانى], ص 2.
50. ابن خلکان, همان, ج 2, ص 344.
51. ابن سعيد, فرگ (Frag), ص 16.
52. احمد بن يوسف, المكافئه (قاهره, 1914) مقدمه, ص 14.
53. همان, ص 115.
54. ياقوت [حموى], [ارشاد الاديب معجم الإيا], ج 2, ص 159.
55. [احمد بن يوسف], المكافئه, مقدمه, ص 2.
56. ياقوت, ارشاد, ص ؟.
57. ابن خلکان, همان, ج 2, ص 171.
58. احمدین يوسف, المكافئه, ص 36.
59. ابن سعيد: فرگ (Frag), ص 62.
60. كندى, همان, ص 252 و 250.
61. ابن سعيد: فرگ (Frag), ص 15.
62. همان, برک 499.

63. Bib. Geog. arab., i. 146.

64. هلال الصابى, [كتاب الوزر], ص 92.

65. فرزندش در همین سال در سن 14 سالگی به مصر آمد. مقریزی؛ خطم ج 2، ص 155.
66. ابن سعید: همان، ص 163.
67. عرب: ص 73.
68. نگاه کنید به: هلال و عرب.
69. هلال؛ عرب؛ ابن سعید؛ خطم ج 2 ص 155.
70. هلال: همان، ص 45.
71. مقریزی؛ خطم ج 2، ص 155.
72. سمعانی: برگ 499.
73. هلال: همان، ص 8.
74. کندی همان، ص 109 و 108.
75. ابن سعید: همان، ص 94 و 93.
76. نگاه کنید به ابن سعید؛ ابن خلکان، ج 1، ص 110.
77. سمعانی: برگ 233b .
78. موزه بریتانیا، نسخه خطی صدی، ملحقات 2335 (Add)، برگ 20، ذهبی، موجود در بخش نسخه های شرقی (=Or) برگ 79b .

http://www.shareh.com/persian/magazine/tarikh_i/10/index.htm